

بشانه
هو الله تعالى

کتاب نظام السان الذکرین فی افعال جناب

غفر علی بن رضوان فی باب فخر المؤلفین العالمین

اشرف العارفين والمذکرین المغفورین

رحمته العالمین حاج میرزا محمد

یارعی نایب طالب الله

وجعل الجنة شواء



جلد اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل مصائبنا والغرور موهبة الى اوليائنا ونوابها واخرانها موقوفة على اصفيائنا ووعدهم
على الصبر الجميل الثواب الجزيل في دار جزائه وازام فضل دجته السعادة الباقية ببقائه فبدلوا اوزارهم ليل
الزلفى من دجنه وابعوا انفسهم من الله برحوق رضوانه زين الله قلوبهم بملايين عنايته وعلى قلوبهم بنفائير
كرامته وشرحتهم انفسهم واموالهم ببيعهم جنه فبدلوا في الله محجهم ونالوا فضلها وكانوا بها والله افلها وكان
اضل من فاز بالمعالي من سهاها واعرض عن الدنيا وخطاياها صنوة المصطفين وقررة عين رسول الثقلين ابو
عبدالله الحسين الذي امتزعت عرش الرحمن لرؤيته وكتب السموات والارضون لصببه وتناقت النجوم لوقبه
والصلوة والسلام على محمد اشرف اصحاب البلاء وسيد الكونين واليه الطامعون المعصومين المصطفين المبشرين من كل
شبه ومبين الذين هم باعظم المصائب مبدلين لا يستمان نور النبيين وضياء الخافقين صنوة المصطفين وقررة
عين رسول الثقلين واشبهه بين الصدر الى العدمين الذي هو واخوه للرسول مرة العين ولزمراء النبوة
بتميزه الصبين وقال جده في شايه حسين مبي وانا من حسين ولعنة الله على قاتليهم وظالمهم وغاصبي حقوقهم
في كل زمان ومكان واني لمؤلفه خوام كه جد و نعت خدا و رسولدا مردم زدوى شوق بلفظ ذكر
كم نازى نكوتر است ورم شدكون درى هم از درى بكوتر عبارات دزكم كويم سزاست خدا كبر الكه كفتراست
كشت اسپد مكره بود كشته مكره انكه نشكان فرات قرين از بيابان محنت بيابان محبت رسيدند و رخت
زاحت بستر منزل استراحت كشدند مكره در جهات كشت زارش خرم و در جهان كشت زارش دوستانش
از او كشدند و دشمنانش از او كشدند مجاهد پيش رفت بر دار را مجبور نتوانند و مانند در دار را منصور نتوانند
در راه طلبش منصور دار است و همچو در دار مؤلفه زد درم ذكر بلا كلك حسين سبط احمد

پنجم جلد
اول

افتخار عالمین هر که با ما نیست در این کردار مانده در دار است نبود استکار این نیز در دار بقا
 حسین منصور است نه مقهور و زمار که حسین منصور دان نه حسین منصور ازاده بنده که در راه اطاعتش از پیر
 قدم سزداد و پشت بجز که جانبازی نداد لمؤلفه مرگن بکوی جلوه کرد گشت اول قدم که دید رخسار
 و سر گذشت مرگن بکوی اوقدی پیش نهاد از مرچه بود غیثش از او پیشتر گذشت در راه جنتی چون
 انبیا بر بنهار سپید که از حد و مرگ گذشت طوفان و تپه و دار بموید نوح و روح با صد هزار رحمت
 خون منظر گذشت آوخ که در طریق نیازش چه جور ما بر افتخار دوده خیرالش گذشت سلطان
 دین حسین که در دشت کربلا بر او چهار دشمن بیداد کرد گذشت هر چند سر گذشت غش پیشتر کم
 گوید خرد بگو که با و پیشتر گذشت با آنکه از غش بدل خسته دردهاست شادم که خونهای جنین
 کشته خداست کار در حدیث القدی من طلبنی وجدنی و من وجدنی عرفنی و من عرفنی عشقنی
 و من عشقنی عشقنی و من عشقنی فقلنی و من قلنی فقلنی و من قلنی فقلنی و من قلنی فقلنی و من قلنی فقلنی
 آمد طالب دیدار او غایت شد عاشق بخسار او داد جبهه روان و جان گرفت داد جان و
 در عوض جانان گرفت و بد چون خورشید روشن در قطاب ذره که بود آمد از آفتاب هر که
 او زانه بیند بگو عین لائراه و هر که در راه طلبش نشیند بگو اوصک الله تعالی علی ما تقناه کوی
 او کبر ولی نوع دگر باید رفت بی ادب یا منه انجا که بسزاید رفت نه صفایست در آن کو که توان
 سعی نمود نه مقامی که بتقیل بجز باید رفت پیش هر خار مقلان رهش تیغ غیث بکند
 ره بدو صد خون جگر باید رفت پیر و پیش خدا پیر باید بود چون حسین از علی غمناکتر باید رفت
 در شاه راه کعبه و ضالش ز پای شکستگان را بجز از طریق بیراهی نیست و از ثم قال جالش دست ما
 بخلص لائراه ای کوناهن پای مالک است و منزل بر دراز دست ما کوناه و خر ما بر تخیل
 پادشاهان ما بندگانیم بمرت از دکان کرامانیم بحق راه یافتگان بجز ازاده و زهر رود در راه فساد
 و سب حاجه و امب سمدی جیب جیب حضرت احمدی سلم سلم ملال میگو و شرح
 شهید سعید سعید قس مجنون لیلای یقین عون معین دین مبین خیر ازاده سیف
 از پیام بر آمده معقل عاقل مالک ملک خصایل عروه محکم ایمان حادث خاری ساری
 ایقان هاشم بر کزیده عبد الرحمن بکنده بزد بیضاد عمر خالی خالی از عناد عثمان
 بیخلاف ابی بگرد و در از اختلاف زیاد از کی دور متره با میان مشرور بچی زنده دل
 اشعش عظاما بل عباس رافع زانایت هدایت بشر علی اکبر کزیده علی اکبر و تمامی جرعه
 کشان بزم شهادت من ذکر و من لم یذکر خصوص سرور لب نشکان شه کونین
 ضیاء دیده خیر النساء امام حسین صلوات الله و سلامه علیه که بار ابارگاه وصال زاهی و

جلد اول جلد بیست و نهم الذکرین

و بدرگاه اقبال پناهی عطا کن یا ایله العالمین و باخیر الناصین و هزاران هزار درود و صلوات بر شه
سوار و ضمنا و جامه ال کفار محمد محمود باد که سرکشکان وادی ضلالت را بر منزل هدایت رسانید
و کمکشکان بیدای جهالت را بمقصود مستظلمین ظلال علم اقبالش و متعظین زلال جوینا و افضال شری
بنوعی در ظل مکرمات از جام مرحمت کامیاب و سیراب نموده که براهنا بدی و سزاقت سردی ^{فرمان}
و در بحر فنا بکشتی نجات پیوستند و از گرداب هواها و آرزوهارستند **مؤلفیه** آن
افتخار دوده افلاک کشند با هر عروج در شب معراج در رسید خیل ملک بدر که او شد و آن که
جبریل ذان میان زهر پیشتر رسید بر پاشن چهره سود که ای نامور جیب بر خیز نامه تو بمهر دگر
رسید بر باد پای براق فلک سبز روشن کاینک بر استانه تو منظر رسید برداشت سر زبیر
بگذاشت با عرض در یک قدم رشوق الهی بر رسید بی زحمتی زخرکه افلاک برگزشت آنکه
به بارگاه برون از نظر رسید دید آنچه را که او نه زهر دیده دید نیست بشنید آنچه او نه لبر گوش در
رسید از پرده جلال نبی را بگوش موش آواز مرتضی شه والا کر رسید آن آبیار گلشن ایمان
که نخل دین از آب نبع صولت او بارور رسید شهباز آواز عرش که بر قفا پرید جبریل تا
بنایه آن بال و پر رسید خاک بر چراز ستم تشنه گشته شد سبطی که سروریش ز جد و پد رسید
سلطان دین حسین که در دشت کربلا بر او چهار دشمن بیداد کر رسید بر شاخها ز نخل جلا
ز سر شکست بر نخلها بنجال ستم بی شم رسید لب تشنه که جدا شده او را سرازیدن خون
خواه او ست در دو جهان حی ذوالمنن یا تبارک الله و ابن ثارم یا لیتنا کما معک فنقوز قوزا عظیما
مؤلفیه کاش در انصر صبر انقلاب کز غمت افکند کلاه افتاب من جو غلامان نواز رو
هر میشدم از خون خودم سرخ چهر هر که پس از منام تو زنده است از پدر و جد تو شمرنده
یعنی از شایسته تاج و تاج کولاک و ارزنده کوه صدف خاک از صاحب منبر هروی از زینت
منبر سلونی از ان افتاب فلک هدایت از ابن کوب سپهر ولایت از مخصوص محمد ص
الله و الذین معه اشداء علی الکفار و ابن مخصوص لاقی الاعلی لا ینف الا ذوالفقار
آن قایل کلام مجسته فرجام آفا خاتم النبیین ابن صاحب مقام هو اول المسلمین آن مبلغ ایات ولایت
زوج نبول ابن مبین معجزات حضرت رسول آن قایل و حایمانی ابن حافظ کلام سبحانی بقیات
اسم هابون آن جیبی زبر نام اشرفین بمن مطلق اعنی محمد المبعوث من اشرف برائیم الانام و علی
خیر الائمة الاعلام و ازمه الاسلام محمد طراز بیاط کمال علی مظهر قدرت ذوالجلال فروزنده
شمع بر مبین فرزند وایت مکل دین صلوات الله و ملائیکه و تسلیه و جمیع خلیفه علیهم
و علی ذریههم الطاهرین المعصومین الذین هم المعصومون المکرهون المقربون الصادقون المظلومون

جلد اول جلدی لسان الذکرین

میگردم با کلمه ای زاده در باغ نظر پروردم تا از کردش روزگار اثر موسم سرد و از سردی ایام هوای ایام بدره مبتلا گردید
 بزعم خود ذوق و شوق در تحصیل علوم فیه سبب با او قائم در تحصیل فقه کفشدی با اندیشه محو مست از که محو کرد با اینها صحت
 طبعی بودم یاد مجلس حکمی استفاده میفودم غرض که دستکار پر از تحصیل علوم در کمی و از باب صورت صاحب وقت معنی
 دانسته میکنم اشارات شفای دل بیمار است و شفا اشارات جذبه یار هدایه میخوانم خواهد کرد حکم العین بجام خواهد
 داد لمؤلفی چند روزی هم با کوشش از کلام دلگشای مولوی در جگر سوز کدازی داشتم خوشتر است که هفتی
 پنداشتم لب جانم از طلبا که نبود روی امیده بسوی ده نبود روزی اندک کلام در لبا دیدم اندر و کشف عشق
 رفقا کومر معنی هویدا سفته بود راست حرفی در محابا گفته بود کی دوی بخوت و ناموس ما وی توانا ملون و
 خالینوس ما مرچه کویر عشق را شرح و بیان چون عشق ایم بخل کردیم از آن مولوی سرگرم این گفتار بود
 دل بگر کشته عطار بود کاینچه کویم عشق از آن برتر بود عشق امیر المؤمنین جیدر بود انکه شاکر در شرح عقل
 نیست ایمان بی ولای او درست انکه مرکز دست زد بر دامنش میگردم مصیبت پرانمش و همانا لکای
 دوست پیشوای طالبان کدوست من بگراند که با عشق چیست خولاطو عشق باشد اعلیت تا کما سبکی بد چون
 گفت من خود عظم و عشم دلیل گفت بر گوش دل من در نهفت عشق ان باشد که خود عطار گفت صد لاطو
 نزد عشق اندر دست کوی کردون پیش چو کاش کرات نزد اهل دانش ای معنی چیست که دلیل طالبان حق
 علیست عشق باشد ان دلیل عاشقان جز علی که دلیل خود مدان این سخن قلبی را اکام کرد روی است
 بسوی راه کرد پر نوری از عشق بر دل ما فتم کعبه مقصود زاره یافتم عشق میداند از چابک دست چیست
 از فسادست موسیستم درست عشق بند عظم از با باز کرد مرغ دل در باغ جان پرواز کرد نغمها
 بر شاخه از آن مینمود بر سر هر کلبی خوش میبود روزی اندک کلستانه در فکار دیدنا لان بلبل را
 بیقرار گفت این گلشن چه و این ناله چیست نکبت این گلستان یارب زکیت نغمها بلبلش غم او غم بلبل
 ماتم اینجا کرد پیشم آمد عار پر مایه افتابی در میان ما به عقل دانست که از امل و فتم در سب از خاندان مصطفی
 صادق اندر قوک نامش با قرابت نوسد و از گفتگو تر غلام است گفت از است که جمول مست این کلین ز کلا در سوز
 بلبلش هنام دامنا حسین نغمه اش پوست باشد شورشین انکه در کاشان بوکاشاش در دل اجنا باشد خامه
 گفت او از شش پیدا نکوزد و مست او میخوانند بو هر که اجنا با الم مسا زشد در دو عالم صاحب اعزاز شد باید اجنا
 انشی افزون و اندر این اثر بخار سوختن سوختن اجنا بود صحن چنان تا سوز نبود از غم نجا هم چو چو تر نماند
 ایضی در میان انشت ای بر کوشی در دانش داغ حسین سوزی از دل اب پیزی از دوعین باغ
 اندر دار فرد کس هم جنت الفردوس سازی دیدیم ای خوشان کو که کرد بر حسین سوزد
 از دل آب پیزی از دوعین میشود اندر دو عالم کما مکار میشود بی شبهه اخیر
 دستکار چون شنیده این سخن داناشدم کک بودم در زما کوباشدم نوحه کرگشتم بصد حضرت

دِیْبَاجِر

مدام در عزای ان امام تشنه گام بپیکان کربان نیم روز جزا صدق میدانم حدیث من بکنی
 از همت عشق بلند و باری اهل بیت به پیش و مانند شاهباز سختم صدره نشین و بطونای ولای ائمه
 ظاهرین ایشان گرفت هر قلبی که بز دارم و انا دانند که در چکارم و هر مدی که از دوات بر دارم دانم که
 در چه مکان گذارم خامه مانم نکارم مایه نکارش سعادت و انکت خامه بر دارم کلید کنج شفاعت است
 نابراستی در ماتم حسین نوحه بود از شهر هنر و زان عراق و حجازم و تا کدای این بزرگ افزار
 در گوشه بی نوائی بشه نازم فی قلم خضر اسباب حیاتم از ظلمات دوات یابد و تپشه سختم چشمهای
 روان از قلوب سنگین دلان کشاید لمؤلفه خامه ام خضر و دواتم ظلمات فکرم جام و سخن
 اب حیات سختم اب ولی اثر وار هست سوزنده دههای نکار خضر سان هر که از این نوش کند
 چشمه نوش فراموش کند هر که نه در طلب این است زاتش روز جزا در تابت اب نه انش نخلت
 کلیم با امید قسب انجاست مفیم فی درختیست همه در دو ثمر ابا خورده ز خواب جگر مدتی خون
 دل از غم خوردم تا کونش بتر آوردم ثمرش گاه بود لؤلؤ صاف گاه یاقوت بر او کشته مضاف
 هر چه زانها بنظر میاید صاف از زکس تر میاید این چنین دانند که مانند شربت دوة الناج رسول
 مدیبت این سرنگ غم ان تشنه لب است که علی طیبت و زفر انبیت قره العین شه بدر حنین
 کلین کلشن ایچا در حسین ان سروری که از نیروی عشق الهی مرتقی مدارج نامتناهی گردیده و در بازار
 محبت خریدار کالای شهادت آمده نقد جان در بهاداد زهر که مضداق کرمیه و من الناس من بشری
 نفسه ابتغاء مرضات الله بود امید دارم که بمقتضای کلام بشارت فرجام من قال فینا ینبأ نبی الله
 له فی الجنة و بموادی حدیث ما قال مؤمن شیخنا بمدحنا الانبی الله له مدینه فی الجنة اوسع من
 الدنيا سبع مرات و بزوره کل ملک مقرب در نشاء آخرت بشر حضور اشرف انبیا مشرف کردم و
 باین تمام مذاج حضرت ادر ضمن مضامین و ابتلا و وقایع کربلا که نبرد وای دزد گناه و چراغ روشن راه
 و مایه سعادت ترهدی و دولت ابدی است مندرج و این کتاب محنت قرین را که جامع مصیبتهای ان
 امام مبین است موسوم بلسان الذاکرین ^{رب لسان ذاکرین} نمودم تا محرق قلوب مومنین و جلا عیون باکین و عین
 الذموع مستعین المنة الله تعالی که بعد از ان تمام تکمیل یافت از نظر فیض کسرت منقدر علما امصار و سرامند
 فضلا اعصار اکلیل تارک علم و عرفان گوهر در بای ایمان در ری در بای افادت افتاب پیمبر افاضت
 بلبل کلذ ار شریعت مصطفی تدر و شاخار طریقت مرتضی شمع شبستان از باب عقول ترجمه آیات
 عصمت بتول سبزی چمن مجنوبی سرخی لاله زار سید الشهداء فیض محتم عقل مجرد نفس مقدس روح
 محمد سرور عقل اهل دلیل غارف معانی تنزیل جامع صفات مجمع حسنا کاشف کوز حقایق
 واضح رموز دقایق و افع شهادت مجتهدین بود زافع شکوک مثلین جهود پیشوای محدثین مضداق ^{بصیر}

حَدِيقُ

فَصَلَّنا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مَفْصُوحٌ كَنُورِ اللَّهِ نُورِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ سَلِيلٌ مِثْلُ نُورِهِ كَشِكْوَةِ خَلِيلٍ
فِيهَا مِصْبَاحٌ وَهُوَ أَوْلَى مَنْ قَبْلَ فِي الصَّلَاةِ مُتَقَبِّلِينَ الْمِصْبَاحَ فِي خُطْبَةِ النَّبِیَّةِ أَيْ الْأَمَامِ مِنَ الَّذِينَ ظَهَرُوا مِنْهَا
أَمَّا الْعَبْدُ وَالْحَجْرُ مُسْتَفِضٌ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ رُشْنَانِي قَبَسَاتٍ بُوْقَدُنْ مِنْ شَجَرَةٍ مِیْبَارِكَةٍ زَبُونَةٍ
مُسْتَضِيٌّ أَفْنَابٌ لِأَشْرَفِيَّةٍ بِدَرْمَنِیْرِ لِأَعْرَبِيَّةٍ بِكَادُزْبَتْهَا يَضِيٌّ رَا بِرُتُوبِي أَرَا نُورِضِيًّا أُنْدُوزِ
وَلَوْلَمْ تَمَسَّهُ نَارُ كَيْفِ مَوْعِظَةٍ نُورٍ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ نَشَاءُ لَمْ يَرْقُبْ ظُهُورَ كَعْبَةٍ
كَرَامَاتٍ ذَا خَلِيلٍ مِصْدَاقِ عِلْمَاءِ أُمَّةٍ كَانِیْبَاءِ نَبِيِّ سِرِّ أَسْبَلِ عَجَاوِرِ بِنْتِ مِیْبَرَانِ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامِهِ
مَخَالِفِ بِنْتِ مَنْدَرِ أَوْلَئِكَ كَمْ عَذَابٌ مُهِينٌ أَيْبِنِ اجْدَادِ شَارَاتٍ رَفَعَتْ هَذَا صِرَاطَ مُسْتَقِيمٍ مَهْتَمِ
أَوْلَادِ شَبِيهِهِ نَامُ وَوَسَلَاةٌ مِصْدَقِ أَيْكَ لَعَلِّي خَلْقٍ عَظِيمٍ فَخَرِّضْنَا لِي عَصَا سُلْطَانِ عَلِيٍّ مِصْبَا
طَائِفِ حَرَمِينَ مَجْدِ الْأَنَامِ حَاجِي مِيرِ عَجَبِ حَسَنِ اصْفَهَانِي لِأَزَالِ مُفِيدًا مِصْبَا لِمَوْلَانِي كَوْجُو
بِرَجِسٍ وَخُورِشِيدِ بَاشِدِ بِحَشَمِ خَلَا بِقِ عَجَابِ مِیْبَرِ عَجَابِ كَاهِ دَكُوعَتِ كَرْدُونَ بِمِیْبَرِ كَعْبَةٍ
خُورِشِيدِ نُورِ أَكْرَبِ خُورِشِيدِ مِرْجِهَ بَاشِدِ مَخْلُوقِ جِهَانِ سَرْدِ بِفَضْلِ كَسْرِ بِرِهْبَرِ كَارِ بِتِ
مَآئِدِ سُلْطَانِ شَبِذْنَدَةِ ذَارِ بِتِ مَآئِدِ بُؤْذَرِ سَلِيلِ وَبِئْتِي أَمَا حِي كَهْ أَمْدِ تَجْفَا بِبِشَرِ كَانِ بِمِیْبَرِ
أَمَا حِي كَهْ دَرُوبِنْدِ خَالِدِ رُشَلِ خَلَا بِقِ بِمِیْرَكَانِ مَلَا بِتِ بِشَرِ زَيْتِ بِجَدِ بَاشِدِ بِفَرْمَانِ بِزِدَانِ بِرَاهِ
وَفَادَادِ دَرِ كَرِ بِلَاسِرِ وَزَيْتِ بِبِزِ بِفَتْ صِدْقِ بِنِ تَالِیْفِ شَرِیْفِ بِخُطْبَةِ بِلَاغَتِ أَيْبِنِ فَصَاحَتِ تَضْمِیْنِ
كَهْ دُرُوعِبَارِ أَقْشِ أَزِ بِحَرِ الدَّرِ بِضَمِیْرِ مَهْرِ نَظَرِ بِخُجَابِ بِغَوَاصِي قَلَمِ بِعِزِّ رَقْمِ بِسَاحِلِ بِحَجْرِ بِأَمْدِ مَوْلَانِ
بِنِ كَرَامَتِ وَتَالِیْفِ ذَا بِبِنِ شَرِافَتِ بِسِ لِمَوْلَانِي شُكْرُ كَانِ بِشَهْرِ أُنْدِ عَالِمِیْنِ كَرْدَهَ اسْتِ دَرِ
دُو عَالَمِ شَهْرِ دَرِ مَدِجِ حَسَبِیْنِ كَرْدَهَ اسْتِ أَوْ حَسَنِ خَلْفِي كَهْ نَامِ حَسَنِ بِنِ عَلِیْبِ زَبِنِ هُنَرِ شَهْرِ
أُنْدِ نَشَائِیْمِ كَرْدَهَ اسْتِ اللَّهُمَّ اجْعَلْ بِقَانَةَ سَبِيًّا لِزَوْجِ الشَّرِیْعَةِ النَّبَوِيَّةِ وَتَمَهِّدْ قَوَاعِدَ الْمَنَاجِحِ
الْمُرْتَضَوِيَّةِ صَلَوَاتِ اللَّهِ وَسَلَامِهِ عَلَيْهَا وَعَلَى أَوْلَادِهَا الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْضُومِينَ الْمُظْلُومِينَ
الْمَقْهُورِينَ بِمَا مِنْ قَتْلِ سَيْفِ الْأَشْرَارِ عِنْدَ الْحَمَّةِ فِي أَرْضِ كَرِ بِلَاةٍ وَشَمَلْتِ بِبِنِ كِتَابِ بِرِدِ وَجِلْدِ
جِلْدِ أَوَّلِ مَرْتَبِ اسْتِ بِمَقْدَمِهِ وَجَارِ بِأَبِ مَقْدَمِهِ دَرِ تَعْرِیْفِ عَشْقِ بِأَبِ أَوَّلِ دَرِ ذِكْرِ دَرِ
أَيْ كَهْ تَاوِ بِلَاوِ بِتَضَرُّجِ دَرِ شَانِ بِخُجَابِ وَآرِدِ شَدَاهَاتِ وَدَوَازِدِهِ حَدِثِ بِأَبِ
دَرِ ذِكْرِ تَوْجِهَانِ حَضْرَتِ أَزِ مَدِیْنَةِ طَبِیْبَةِ عَمَلِكَةِ مَعْظَمَةِ وَآزِ بِخَا بِكِرِ بِلَا مَعْلِي بِأَبِ بِبِیْمَرِ دَرِ شَهَادَتِ
بِحَضْرَتِ وَاصْطَبَاوِ بِأَبِ بِبِیْمَرِ دَرِ ذِكْرِ وَتَابِعِي كَهْ بَعْدَ إِزْ شَهَادَتِ بِحَضْرَتِ وَاقْعَشْدِ تَاوِرِ وَرِافِلِ
بِمَدِیْنَةِ طَبِیْبَةِ خَاتَمِ دَرِ بِبَانِ شَرِیْفِ أَزِ مَعْجَرِ بِخُجَابِ خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَآوِصِيَانِ بِحَضْرَتِ مَقْدَمِهِ
دَرِ تَعْرِیْفِ عَشْقِ حَقِیْقِي كَهْ مَوْرَثِ قَرِ بِحَضْرَتِ بِدَرِ كَاهِ مَعْشُوقِ بِنِيَا زِ اسْتِ صُورَتِ اِبْتِغَافِي دَرِ مَرَاتِ
بِخَمِيرِ بِأَبِ بِبِیْرَتِ جِلْوَهِ كَرَاتِ كَهْ بِنِ رُوعِي عَشْقِ تَوَا نَامَا مَآئِدِ بِحِزَانِ عَالِ قَرِ بِمَقَامِ رَفِیْعِ وَصَالِكِ

مقدمه

ازلی نتوان پوست و با قوت عقل توانا چون عاشقان معشوق له زلی از قید تعلقات جسمانی
 نتوان دست حضرت عشق شهنشاهیت در کشور بدن انسانی با اقتدار خسر و بیت در شریک اکا
 کل الاختیار باعث موت و حیات و موجب قید و نجات است بدانکه کشور وجود انسان سزاوار
 دو سلطان دیشانت یکی عقل که بارگاه جلالش کاخ دماغ انسان و حکمش عبادت دهن و اکتساب
 جنائست و شهوت که حفظ نظام بوساطت او فرین انجام آمده در برابر او پوسته در کارزار و
 معرکه کبردار است گاهی عقل شهوت را غالب و زمانی شهوت عقل را حاجب و اگر لطف نامتناهی
 یعنی تکلیف الهی میانندار نباشد انسان بچاره از جهت معادات ایشان یا از استحقاق قرب دور
 با از نظم نظام مهجور میگردد و یکی دیگر از ان دو سلطان دی شان حضرت عشق است ادا الله
 تعالی ایام شوکته و اجلال که چون رایت اقبال و اجلال افرازد نه عقل را دست سینه و نه شهوت را
 بغیر از پای کبریاست شاره شمشیر کبریا شرمین سوزد ما سوی الله و محم خیا م نصر احتشام او عرصه دل
 آگاه است حقیقی است ساری در مجالی موجودات و مرآت کائنات و نعم ما قیل لیس فی الکائنات
 شی انت شمس الضحی و غیر کفی فان ابنا لک اوصلاک الله تعالی نه پنداری که عشق موجب فریبگی است
 اگر دل بد لبران سیمین عذار و شوخ چشمان لاله رخسار دهی زیرا که عشق باعث وارستگیست نه دل بستگی
 آنچه تو را بغیر حق دعوت نماید آرزوهای نفسانی و تعلقات جسمانیست بجز در پیوند مقید عقیدت
 مقید بجانب صورت کشاند و عشق بجز حقیقت رساند صورت نیست جز مجاز و حقیقت نه بغیر از حضرت
 بی نیاز لمؤلفه جز حقیقت نیست عشق بی نیاز چون موسی و رانده پنداری مجاز جوهر است
 این عشق محفوظ از عرض او طیب است و در ذای هر مرض مهر تابان پر روی زو یافته زین سبب
 نورش بباله نامه انمان از عشق اندر کرد شرامت کین چنین به اختیارش کوشش است با عشق
 ایجاد عالم عشق شد موجد حق و ادا م عشق شد مرچه کویم عشق از ان برتر بود عشق امیر المؤمنین
 جدر بود عشق سلطانست و ملک اردلست انتظام ملک پیشه مشکلت عشق ز ادنی خواه
 پاگان خانه شد خانه های عقل از او و برانند عشق شاهان دانماید بی نیاز گاه در ملک
 عراق و که حجاز جاودانی عشق میبخشد حیات قشنگان را ب داده بی فوات راست کویم حبیب
 عشق بی نشان فاش کویم کیت عشق عاشقان مرچه کویم عشق از ان برتر بود عشق امیر المؤمنین
 جدر بود سلم کردون برای روح عشق کتی طوفان نجات نوح عشق بوسفر عذار
 ماه داد هم زلیخا را غم خانگاه داد هر مونس که زنجلی در ظهور که تجلی کرد اندر کوه طور صبر داد
 اندر بلا ابوب را کرد کریان دیده بعقوب را تابع فرمان عشق آمد خلیل عشق شد اسناد کار
 جبریل مرچه کویم عشق از ان برتر بود عشق امیر المؤمنین جدر بود از قبول عشق ای امیر

جَدَائِل

گشت مسجود ملائک بوالبشر عشق سلطانیت ملکش بزوال ملک او ملک خدای لا بزوال
 نه فلک اورا بزیر سایه است سلم عرش تختین پایه است ماسوی الله ذره عشق است افتاب جمله
 ذرات از وی کامیاب ظاهر ذانانته واذراک او است باطن شاهنشهر لولاک اوقات هر چه
 گویم عشق ازان برتر بود عشق امیر المؤمنین حیدر بود عشق طه عشق پسر است نور عشق نور
 است و انجیل و زبور عشق باشد گاه راحت گاه رنج گاه صدمه و فاقه آمد گاه کنج سر دعوی
 درخت و ادبیت باعث مرگت و مرگت است عشق تفسیر کلام انماست معنی الفاظ تهنگ
 من کثاست عشق نور است و زین فیض مطلق نصرت العالمین هر چه گویم عشق
 ازان برتر بود عشق امیر المؤمنین حیدر بود هر شکست از عشق میگردد درست طفل احد
 خوان او عقل نخست ره روان عشق نبی باشد دلیل بادلیل عشق نبود کس دلیل موجب
 مرگت و مرگت است باعث آبادی است گاه میگردد ز جسم این عشق جان گاه میبخشد جان
 جان غیر عشق ان فیض بخش کاینات کس نیامد باعث موت و حیات هر چه گویم عشق ازان برتر
 عشق امیر المؤمنین حیدر بود هر دلی گاه فدای عشق نیست کفارش بجز کفارش عشق
 خوش بیانی کرده نطق مولوی در کتاب خویش یعنی مشوی شرح عشق از من بگویم بر دوام
 صدقیامت بگذرد ان تمام زانکه تاریخ قیامت را حادث حد کجا اینجا که وصف بچند است
 عشق ای امل کمال و وجد و حال نیست جز وصف لا بزوال هر چه گویم عشق ازان برتر بود عشق
 امیر المؤمنین حیدر بود عشق شاه کشور آگاهیت زینت افزای پسر شاهیت خانم
 دست سلیمانست عشق پیغمبر است عشق عشق زانگرفت چون ذره دلیل شد
 فر و فرعون اندر رود نیل عشق اثر زیدی تا امل را همه را سوخت هم بوجمل را عشق نور
 افزای روی مصطفی است عشق تاج شاه تخت ملانست هر چه گویم عشق ازان برتر بود
 عشق امیر المؤمنین حیدر بود عشق میوزد لیمان را تمام الحذر ای قوم از قوم تمام لازم
 کربان است عشق دشمن جان لیمانست عشق نیست پسرین در جهان کام بخیل از رطب کز
 باشد شغال و بخیل عشق اصل بخش بند و عطا است عشق دست جو شاه اولیا است عشق
 فضل و بدل وجود مطلق است عشق و صفای بهای برخواست هر چه گویم عشق ازان برتر بود
 عشق امیر المؤمنین حیدر بود عشق زابات ظفر زاپر چیست در مصاف دیو نفس اور نیست
 کربود نفس تو خود اسفند بار رستم عشقش نماید خاکسار عقل اگر ذاری اوزنک سار است
 عشق اندر ملک دل انکند راست داستان عشق و عقل از راستی نصه اسکن در و از راستی
 در صفات عشق دوش این را از کف غار فی این را از راستی نهفت هر چه گویم عشق ازان

مقدمه

برتر بود عشق امیرالمؤمنین جید بود عشق ناداست دلنا شاخسار فضل و وصل او خزان است و بها
 بوئی از کلدان فیض سرفداست نغمه از باد خلق احمداست بوی پراهن زیوسف عشق بود کوعلی از عین
 زدود این بنیم کلشن آگاهیت نغمه انقاس روح الهیت هر چه گویم عشق از آن برتر بود عشق امیر
 المؤمنین جید بود عشق و صف افتخار انبیاست عشق زور پجه شیر خداست پرده ناموس زهرای بول
 سبزی روی حسن سبط رسول سرخ خسار شاه کربلاست انکه او سر کرده اهل وفاست انتر از او بی
 که عشق مطلق است عشق مطلق مظهر لطف حقست انکه غم غم کونین شد در عز این کریمه فرض عن شد
 هر چه گویم عشق از آن برتر بود عشق امیرالمؤمنین جید بود اگر نه مدد کبری عشق پیغمبرین و پاری شوق
 لقای رب العالمین بودی یک ممکن تحمل اینها بار مصائب نزول نواب کجا واجب میشد که خلیل آسا با آن نزد
 درآید و بیخ و از طریق قربانگاه بنماید مقبول مثال بقران پسر نبلا شود بو سف خصال از کفان وطن جدا کرد
 مونس صفت بیابان نود عیسوی بهت آسمان کرد عجز دارد دل بکار زار مخالفان فدای کرد از تن بقنال مشکان
 در میان اتر حرب شهید شکر بزبان آورد در کار دجله آب کشنه جان سپارد با قتال دشمنان جز دوست نکوبد
 از خدای جهان آنچه غیر اوست بخوبد لمولفس شهر بزننده میدان جنگ بکه دو معرکه ناموفست و از
 دهم رسول خدا صاحب ورنک شه اولیا شمع فروزنده ابوان جاه پسر خرام صف قرباله قابل
 سعادت حسن انکه بود کریم بر او فرض عن قشچوشد کشته زرتجلیل کشت روان جانب او جبریل
 کی تر و تر کرده اهل وفا کشته شمشیر جامجا نخر و فایم بکف عشق بکسر و در دشت بلا کاشتی آنچه
 تمنای تو باشد تمام میدهد حضرت ما و السلام گفت بصدع جز نیاز بودود از تو غیر از تو نمائید
 چشم تمنای تو انداختم جان تمنای تو در باختم هر که بود سالک کوی وفا غم خدا کی طلبد از خدا
 باب اول در بیان امانت و احادیثی که در شان آنحضرت نازل شده و ذکر مصائب چون مقصود از
 تالیف این کتابست که جلالت شان حضرت سید الشهداء و ابرارانی که دیده بر رخسار شاهان حقایق نکشوده اند
 روشن سازد تا در تقدیم مرسم تعزیت ذاری بخان و مال کوشیده و در روز جزا فیض شفاعت رسول خدا
 فایض کردند و از احوال قیامت نجات یابند باب اول در مرتب داشتند به مجلس مجلس اول در ذکر
 ایه است که نا و بلا و نصیرت در شان آنحضرت نازل شده مجلس دوم در ذکر و آرزو حدیثات که از
 احادیث فضایل آنحضرت الخطاب شده مجلس سیم در ذکر و آرزو پیغمبر است و اعظم مصائبی که بابشان در
 داده و تطبیق مرصیعی که بابشان ساخته و یا آنچه بحضرت سید الشهداء رو داده و اسناد لال بر اینکه مرصیعی
 که در حضری کربلا با آنحضرت ساخته شده عظیم تر بود از هر مصائبی شد اما انبیا مرسلین صلوات الله علیهم اجمعین
 علیهم اجمعین مجلس اول در ذکر امانتی که نا و بلا و نصیرت در شان آنحضرت نازل شده است این اول
 وَحَلِّهِ وَفِصَالَهُ تَلَوْنَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ آثَنَهُ وَبَلَغَ آثَنَهُ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ

و این سخن از آنست که در این کتاب
 بیان شده است

جلد اول

عَلَىٰ وَعَلَىٰ آلِهِ وَإِنَّا لَآئِمَّةٌ صَائِمَةٌ وَاصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي مَتَّعْتُهَا بِعَمَلٍ شَرِّهِمْ وَبَارَكَ فِيهَا وَمَا يَبْرَأُونَ مِنْهَا
چون مجد قوت عقل و سپید و چهل سال از عمر او گذشت گفت پروردگارا الهام کن مرا و توفیق ده که شکر کنم نعمت ترا که
افعامه بین و برید و مادرم را و اصلاح کن از برای من بعضی از ذریه مرا و او شده است که هرگاه منبکفت همه ذریه
مرا همه ذریه آنحضرت امام میبودند بصحیح رسیده است که آنحضرت شش ماهه متولد شد و فاصله میان آن
حضرت و امام حسن بقدر مدت حمل بود و دو سال گذشت تا آنحضرت از شهر بازگرفتند منقولست که از خیل
انبیاء حضرت محیی شش ماهه متولد و بدرجه شهادت رسیده است آنحضرت را از برای زن زناکاری بحدی بر بردند و
چون حضرت سید شهید صاحب مقام همه انبیاء بودند و بالجمله و تابع تمام برترین شش ماهه متولد و سرطلمش
را که زینت دوش رسول مختار و طراز اغوش جید کردار بود از برای خاطر ولد الزنا به ازین حدیث کردند و شهر شهید
دیار بپاریدند خداوند قهار با مقام قتل یعنی پادشاه جناب بر آنکست که خوفای کافران و فانیان او دار بخت و
خون خواهر جناب سید الشهداء جناب ابو عبیده ثقفی را مسلط فرمود تا خون من حیث سبید و هشتاد و سه هزار آدمی را
از شپاره شمشیر اتر بار برآوردند داد الایم الثالث من قتل مظلوماً ضد جعلنا لولیتنا سلطاناً لایسرف فی
القتل انه کان منصوراً یعنی کسیکه کشته شد مظلوم کرد ایند بر ما از برای دلجا و یعنی بر او تسلط بخواهد اسراف
کرده نشود در قتل بدستی که او میباشد نصرت یافته شده در کتاب از امامنا طو جعفر بن محمد الصادق مرویست که زینت
بن الحسن یعنی نازک شد این ایه شریفه در شان امام حسین مایل عرض نمود که فدایت شو مختار بن ابو عبیده ثقفی چرا
اسراف کرد در خون زینت فانیان آنحضرت جواب فرمود لَوْ قُتِلَ أَهْلُ الْأَرْضِ بِرَمْيِ كَرَّةٍ كَرْتَةً مِثْلَهُ
بِسَبِّ قَتْلِ حَضْرَتِ تَمَامِ رَدَى زَمِينِ اسراف نشده بود از این ایه شریفه و این حدیث روان بخش ظاهر میشود که مختار
و فاذا راجازة امام اخیار امام زین العابدین متصدی قتل فاطمین سبط ارجمند حضرت سید المرسلین گردیدند
که سخن فاسق در باب مختار بزبان شایر و بد که از اولاد ای خاندان حضرت رسالت و شاه ولایت بود شفا داد
افار و عشا پر و اولیا و احباء آنحضرت را بعد از آنکه بدر زامده بود از وقوع مصیبت آنحضرت بیت چون شرح
عمران شه ابرار کم صد جلد روان ز چشم خونبار کم کربان باشد بر روز شب بدمن خدا نکرده و ذکر
مختار کم رباعی تا آنکه مرگوت کفنا بود و در شب روز مدح مختار بود چون مدح نکو عیش که خون
حسین مدوح بجل جید و کردار بود صد شکر که در ملک سخن مختار مدحت کرسط احمد مختار نافع
تبع خامه در دست معنت دشمن کش اصل بیت چون مختارم الایم الثالث من قتل مظلوماً ضد جعلنا لولیتنا سلطاناً لایسرف فی
الله فقتل او بقلب سون نوبه آخر اعظیما یعنی کسیکه قاتل میکنند در راه خدا پسر کشته میشود با غالب میگردد
پس زود باشد که بدیم ما او را اجر عظیم شک نیست که با این ایه شریفه حق جل و علی خبر میدهد کشته شدن و اجر
شهادت آنحضرت را که قاتل کرد در راه و جزا داد او را خدا اما قاتلش باد دشمنان دین چنین بود که چند هزار
نفر مختار در برابر آن امام اخیار ایستاده بودند و تن مطهرش را که بر کوه کنار رسول مختار بود تیر باران نمودند

باب اول

۱۳

بک هزار و نه صد و پنجاه زخم بر سپند و کلو و رخسار و عذارش زدند و پشت بمقر که خان بازی نداد شمران
ضباخیم هم پیدایش کین چون آن سر و سپند زهر ابرو ز کار بکن کی ندیده برابر بصد کرده بکصد کس
ندیده و صباد صد هزار این نکارش فاش بود کذا نقلش از چنان نویسم که خامه و اوتت نوشتن و شیعه را
طاقت نشدن نیست دروفی که بدوازده ضرب در ظهر غاشو و اسرمبار کفر از بدن جدا میکردند در زهر
شمس نظر حضرت بجانب اهل حرم داشت و بزبان حال میگفت اللهم انی استودعک اهل و ولدی و بناتی و
اخواتی المظلومین یعنی خداونداتو بسپارم اهل و عیال و فرزندان و دختران و خواهران مظلومین خود را امرایت
که در آن حال جناب بنت خاتون خواهر نیک اختر آنحضرت بی تابانه از خیمه بیرون آمد و چون برادر با خان بر خود
در میان حال خون غلطان دید خود را بر روی جسد اطهر آنحضرت افکند و کران و نالان حال میگفت که آسمان
زدست من خاک بر سرم در میان برادر با خان برابر ایچان پاک کاش شدی جسم من بجاک تا این چنین به سبک
تو نگویم در سانه وجود تو بودم جو افتاب اکنون در افتابم و از زده کمتر در این دهی که منم حالت غریب
شد در وبال از ستم چرخ اخرم کردون بیاد داد زیداد خیمه دوزان ز سر بود بناراج معجز گاهی بختر
اسیر تو عمامه گاهی بکوزگان یتیم تو مادرم دست تضاعان مرا میکشد بشام بر خیز برادر و محمل باورم
در تاریخ ابو مخنف است که در آنوقت جناب نیک خواتون بر روی جسد اطهر آنحضرت افتاده بود و منباید و منباید
شمر بر حرامزاده که غزه کین زار کفتان نام و بر حضرت ختم المرسلین گذارد و کفت *تخى و الا الحقیقک به* یعنی کار
رو و الا نور امیرانم با و جناب بنت خاتون فرمود که *دعنى اودعه و بود دعنى* یعنی املعون بگذار مرا که او را و ذاع غمنا
و او را و ذاع غماید و ان کافر غدار دست از جنای بضعه احمد مختار برداشت *الا لله الزابعدى ولا تحسبن الله*
فیلوا فی سبیل الله اموا انا بل اجباء عند ربهم برزقون یعنی کان میکنند کسان را که کشند شدند در راه خدا
مرد کاند بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده میشوند موافق حدیث امام ناطق جعفر زید علی الصادق
ان کشند که زنده است در نزد پروردگار صاحب جیات جاودان سرور شهیدان امام حسین است که در جانب عرض
عظیم او بخنده است منگو بد خداوند او فاکن بوعده که نامن کرده و نظر میکنند باز باوت کنند کان و تعزیت دارانش و
ایشان و پدران ایشان و مسکن و ماوای ایشان را بنام و نشان می شناسد و طلب از شر ایشان مینماید و از پدران
خود سوال مینماید که از برای ایشان استغفار نمایند و میفرماید که ای که نه کشند کان من اگر بداند آنچه را خدا از برای
شما مهیا گردانیده است از ثوابها مر این شادی شما از اندوه شما زیادتر خواهد بود و از خدا سوال مینماید
امروزش گاهان که نه کشند کان آید به خون گرمی که به با دار و زخیر ایندانه را حسین جگر نشسته مشرب
در بارگاه قدس بفرق پیمبران هفت هزار بار زجاج پیمایست رخشند که کوفه در بجم احدی از زنده صبح
خاتم انکشت جدیست کدام خانم خاتمی که در شب معراج از خانم انبیا بود و در رکوع بیانی عطا فرمود خاتمی
که بیایست با امام حسن مجتبی رسد و از آن حضرت با امام حسین منتقل کرد بد خانمی که در معراجی که با ایشانکی آنحضرت

جلد اول

شکین داد و در هنگامی که جناب علی اکبر پدید آمد و شکایت نمود در دهانش نهاد اناه محشم بودند و بود
 همه سزایب میبکند خاتم زقط اب سلیمان کربلا از ابهم مضایقه کردند کوفیان خوش داشتند حرمت
 همان کربلا **الایم الحاکم** الذین یوفون بعهد الله ولا ینقضون الميثاق والذین یصلون ما امر الله به ان
 یوصل و یحجون ربه یعنی ان کسانی که وفا میکنند عهد خدا و نمیشکنند پیمان از او ان کسانی که وصل میکنند آنچه را
 که امر کرده است خدا با و اینکه وصل کرده شود و خوف دارند از پروردگارشان یعنی است که وفا کنند عهد خدا
 و نکاه دارند پیمان و وصل کنند ما امر الله به ان یوصل انحضرت مصداق گرفته یوفون بعهد الله و اصحاب
 ان حضرت بودند ما صدق الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل که از ادکان انوعی کردند که بستند که از قید
 تعلقات دوجان رسند و بندگانش خودی از قید تعلقات رسند که بشیریل ازاده کان پیوستند بالیقینی کنت مهمم
فانور فوزا عظیما الایم السادس الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون یعنی بدانند بدستی
 که دوستان خدا هیچ ترسی برایشان نیست در دین نیستند ایشان که انده هناك باشند از حضرت سید الشاجدین
 امام زین العابدین رسیده است که مرکز پدید بر کوار مرخوردند زنیافتم از روز عاشورا در صحرای کربلا بشوق لقای
 الهی که شهادت بر میان بسته بودند و خواص کبار که اندر اختیار از بان قوت نصر و دلوری یافته از ادن و اطیننا
 قلبشان بیشتر شد و خوف و حزن از برای انحضرت و اصحاب هیچ وجه در روز جزا نیست و در چنین مغرکه و مملکه نبود
 و هم اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون **الایم السابع** و من الناس من یشرف نفسه ابتغاء مرضات
 الله یعنی و بعضی از مردمان کپیست که فرستد جان خود را از برای طلب رضای خدا ان نبود مگر سرور شهادت که نایب
 جت پدید بر کوار خود و فریخت جان مقدس خود را از برای ^{طلب} رضای خدا اما سوزای کریمان کس نیتانی نمی
 بیند و آنکه ان کوی که در حدیث قدسی میفرماید ما نادیده کترین جهای که در معامله شهادت یافت از شفاعت
 بود که کلام فیصل انجام صدق فرجام من بکن علی الحسین و جبت که الجنة باین معنی محبتی روشن شهادت بر من انحضرت
 صادق در اینست که هر کس از جدم حکین محاط را در رو بقدر پریمکی اباز چشم او جاری شود ثواب او بر خداست ابو
 غار بود شاعر و مکره صاحب حضرت صادق زاد در میان روزی حضرت فرمود که ای ابو غار شعری چند در مش
 جدم انساکن ابو غار با حزن و اندوه بسیار شروع کرد بدگر مرثیه انحضرت و حضرت صادق میگریست تا آنکه صد از
 خاتم ان حضرت بلند شد حضرت فرمود بر روی که شیعنا ما در پیش خود نوحه میکنند بخوان ابو غار از ان نوحه که سنج کرد
 و کریم بر کربله انحضرت افزود و صدای کریم انحضرت هر محترم بلند شد و ابکاش را فران کتاب در حضور انجناب حاضر
 می بودم و این خطاب از انعا انجناب پیشود بر میخوانم و بر ایماستادم با دل شکسته و کربان کسسته با منک هلو
 محفل استبد علوی این نوانوحه سر میبندم **النوحه** روز قتلش چشم کردون خون گریست دیده زهر اندام چون
 گریست اینباکشد کربان وزهر حضرت خیر البشر افزون گریست کشت کربان دیده های اولیا چون
 حضرت یحون گریست خرم دیوانه و فرزانه سوخت دیده مرغانل و مجنون گریست بر رخسار بستند

انحضرت و اصحاب انحضرت که در کربلا بی یاری بودند و انحضرت را نالت با ناری نمودند

باب اول

تا آنکه کسی را نماند

چون آب فرات بر زمین چشم فلک همچون کرپست فادی که کشته صحرائی غم ابرسان بردشت
 بر هامون کرپست ابوعمار گوید چون قانع شدیم حضرت فرمود که هر که شعری در مرثیه حدیث حسن بگوید
 و پنجاه کسر بگیرد بخت او را واجب میشود و هر که بیست کسر بگیرد بخت او را واجب میشود و هر که بیست کسر بگیرد
 تا پنج کسر بگیرد یا خود بگیرد و اگر کرپست را بنیاید خود را بگیرد یا در بخت او را واجب میشود ایضا به
 صحت رسیده است که آنحضرت فرمود که هیچ کس نزد خدا پسندیده تر نیست از دین که بر آنحضرت بگیرد و هر که
 بر آنحضرت بگیرد بیکی بجز حضرت فاطمه کرده است و پاری آنحضرت نموده است احسان حضرت رسالت کرده
 و حق ما اهل بیت را ادا کرده است و در قیامت هیچ بنده محشور نمیشود که دیده او گریان نباشد
 مگر کسی که بر جده حسین کوبه کرده باشد که او محشور میشود خداوند و بشارت با او میرسد از جانب خداوند عالم
 و آثار و روشادی از روی او ظاهر میگردد و هر خلافتی در زمیند و کرم کندگان بر حسین انبند و هر خلوتی را به
 مقام حساب میرسد و ایشان در عرض خدا در خدمت آنحضرت نشاندند و از حشا نمیرسند و ملائکه نزد ایشان میمانند
 و ایشان تکلیف دخول بهشت می نمایند و ایشان ابا میکنند و میگویند که ما مخالفست و صحبت آنحضرت را بهشت
 نیز و شیم با حسین بنفای راه با فغان بزم حضورت کردم در آن نفس که میبرد از روی تو باشم بدان امیدم
 جان که خاک کوی تو باشم محیی که در ایند سر و زان دو عالم نظری بوی تو دارم غلام روی تو باشم می بهشت
 نوشم ز جام ساقی رضوان مرا بنیاده چه حاجت که منت بوی تو باشم پس جوربان و غلمان جان برای ایشان میمانند
 میفرستند که ما را شوق لغای شما بنهایت رسیده است ایشان بسبب سرور و شادی که در بحالت آنحضرت ذلالت
 روی نمیکند که پیغام ایشان را بشنوند و در نعمتان اهل بیت زای می بینند که بر روی بیوی آنز میکشند و انکار آن
 منازل بگو کار آنرا می بینند پس میگویند آه که نیست ما را انتفاع کننده در اینجا و نه دوسی که ما را از این شدت
 و از این نجات دهد پس باز ملائکه پیغام از جانب جوربان ایشان و خزینه داران هشتای ایشان میمانند
 و از برای ایشان وصف میکنند نعمتها را که حق تعالی از برکت محبت سید الشهداء آیهجهت ایشان نمیکرد است ایشان
 در جواب میگویند که خواهیم آمد نیز دشمنان و چون جواب پیغام ایشان بجوران و غلمان و خاران هشتای ایشان
 میرسد و میشوند که ایشان در خدمت آنحضرت در زیر پرش نشسته اند شوق ایشان بملاقات آنها از باوه میگردد
 پس هشتایان آنحضرت میگویند که حد و سبب خدا بر که فرج اگر و افوال این روز را از ما برداشت و ما را از حاجت
 داد از آنچه میترسیدیم پس اسبان و شتران از هشت باجملها از برای ایشان می آورند و ایشان سوار میشوند و مشغول
 حمد و ثنای حضرت عزت میشوند و صلوات بر حضرت رسالت و الاطهار آنحضرت میفرستند تا داخل منازل خود
 میگردند **الایمنا الثابتین** بِفَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَّ اللَّهُ حَقَّ فِي التَّوْبَةِ وَالْإِجْمَالِ وَ
 الْفُرْقَانِ وَنِ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْرُوا لِيَعْلَمَ الَّذِي يُبْتَغَى بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ کارزار میکنند و راه
 خدایان گاهی میکنند و گاهی کشته میشوند و همه داده ثابت که خلاق نیست در آن در سه کتاب و کتب و فاکند و بعد

جِلْدِ اَوَّل

خود از خدای که بپوشید شادمان باشید بخیرد و فریخت خود بفر که مباحه کرد بد و این بیج و شر استکاری عظیم است
ایمویان قتال کرد در راه خدا و کشت کافر از او کشته شد در راه خدا از دست کفار و بشارت یافت از خیر بد و خیر
خود بفر عظیم آن روی که بافت انصاف و میزان کرده کفار کارزار کرد و بدست بجز نمای خود بکفر و فساد و خبا
نفر از قبل رسانید پس بالبتشند و کار فراتر کشته شد منقولت که بعد از این که قتال بسیار نمود و جراحت
شماره بن اطهرش رسید و هر چند لشکر کفار بمعاونت یکدیگر با آن فرزند نامی سید ابرار کارزار مینمودند همگی
مغلوب و مفهور میشدند و دیگر کسی جرأت نمیکرد که برابر او پیشتر زاده کرد کار آید بید ابیطی مملون که از شجاعان
روزگار و در مصر و عراق شجاعت مشهور بود بانگ بر سپاه زد که ای پسرمان بر بیدید که از یکین چگونه خرامند
الحال من مبر و مرگوار او را میبازم این گفت و سلاح بر تن خود راست نموده بجانب میدان شرافت مرویست کرد
نوقت او از هلهله از لشکر مخالف بلند شد و اهلیت امام خورش بر آوردند زیرا که انکار بیجا مشهور افاق و در
شجاعت طاق بود همین که در برابر او و زامد شمشیر خود را از میان بر آورد و آنحضرت جمله در کردید حضرت بانگ
زد که ای بیجا ایامر غیبتنا سب که چنین کسانند در برابر من مباحه انکار پیشتر در جواب آنحضرت سخن نگفت و
شمیر خود را حواله آنحضرت کرد حضرت ضربت او را از خود زد و گوید شمیری حواله انکار فرمود که یک ضربت رویم
شد و چون تشنگی غالب شده بود متوجه شطرنج رفت کردید اما شرح قتلش مرویست که چون آن کشتی نجات جهان را
نوانای کت و در غراب خال و خون نیز همین کوبلافت دجله های از بدن پر جواش خاری و امل حرم محرمش زد
کره و زاری پیرش برش نالان دخر بدیخت منظرش و بر ایشان موقوفه زهر اشکوه بر در پندان بیای خواست
چند دیگر نزد رسول امین نشست حور بان از ناخبر رخساره کلکون نمودند و سرخاب خون دل بچهره سووندند
برضوان عرضه جان را جادو باز مژگان کشید و اباران شد و آن پاشید کونرا استقبال بشر عمل کوروان و نسیم ستر
برسنگ زنان طایب که بلاشتنا بان تمامی ملائک هفت آسمان صراشان ایستاده و کربان خون دل از دهن گشت
ستاره منیر و ثواب متاثر که ابا بر سرجهانیاں چه خواهد آمد موقوفه عشرت گوی اسماء ثواب جملگی
اند و اضطراب امیخا کوباد و انزرا اتحاد روی تابیدند از هم زین فساد و طوبیامن دلانرا برین همین
نازین آنحضرت رحمی نبود موقوفه نه بهشان ز خداوند روز عشرت بود نه شرمشان درخ مصطفی و جدد بود
ز دادخواهی خیر التماس رسیدند ز انعام شده لافنی نلرزیدند و آن امام غریب از بسیاری جرات و در دعوت
و در میان خال و خون کف شکرانه روی میباید و منکفت هزار مرتبه خود را شهید میخوانم قتل تنی سپاه
بیزاید میخوانم چرا که نافه ام لذت شهادت من چون طیبیدن و جان دادن و اطاعتنا الایة الثامین
فَاَقَالُوا مَدْحُ اَبْنَانَا وَاَبْنَا نَا وَاَبْنَا نَا وَاَبْنَا نَا وَاَبْنَا نَا وَاَبْنَا نَا وَاَبْنَا نَا وَاَبْنَا نَا وَاَبْنَا نَا وَاَبْنَا نَا
ان بود که چون خطاب مستطاب جناب سالتماب بعضی از بلاد رسیدند و فراتر از قیاس انصاری از بخران بد داد
معدلت مدار نبوی آمدند که بلکه نوعی نمایند که کیش پیش آنها برقرار و این وقواتیشان بر مدار امترا باشد چون

وَأَقَالُوا مَدْحُ

بعد از آن مشاهده معجزات با امرات سیدکانات و ملاحظه قوت و شوکت اسلام و امتداد سیدانام یافتند
 که راه چاره آن جماعت از دو طریق بیرون نیست یکی آنکه بشرف اسلام شرف یابند و دیگری آنکه قبول جزیه
 و مطیع دین اسلام شوند پس همه روزه دست بدامن عذری میبنداختند که مدعا را بلکه وسیله ناخچی حاصل
 کردند تا اینکه این ایشرفه نازل شد که بگویند ای شما که بیایید تا بخوانیم پس آن مارا و پس آن شمارا و زنان شما
 و زنان شما و نفسها مارا و نفسهای شما را بعد از آن مباهله نمایم پس بگردانیم لعنت خدا را بر دروغ گویند تا
 نضاری قبول مباهله نمودند و قرار دادند که روز دیگری از مدینه طیبه بیرون روند و در موضعی معین مباهله
 نمایند بزرگ فسق است تا سحر در اندیشه آن بودند که با چگونه مباهله نمایند یا بوسیله صاحب معجزات و آیات و
 یتناست پر بضمیر خود گذرانند که چون صباح روز کرد و از مدینه بجزیه مباهله بیرون روی هرگاه آنحضرت با
 تمامی قوم بیرون آید با او مباهله توان کرد زیرا که پیغمبر خدا مستظهر بقوم نیاید باشد و اگر با عزت مخصوصه
 خود بیرون آید با آنحضرت مباهله توان کرد این مطلب از بزرگ قیاس نضاری در ضمیر خود گذرانند و با کبی افشا
 آن روز نگر و شب خوابید و صبح بخواست و با قوم خود با موضع که قرار داده بودند روانه گردید و در آنجا
 منظر اهل اسلام و قوف بهم رسانید که ناگاه دید آفتاب فلک رسالت محمد مصطفی باید و منبر سپهر ولایت علی مرتضی
 و ناموس کبری فاطمه زهراء و در وسط ارجمند حسن و حسین از شهر بیرون آمدند و در برابر جماعت ایستادند بزرگ
 قیاس را چون نظر بان رویهای نورانی و اجسار و سخا افتاد بانک بر قوم زد که ای گروه زهار بر گردید و روی بطریق
 مباهله این سرفران مگذار بلکه بخدا قسم که رویهای بیهم که هر چه از خدا طلب نمایند بیایند پس تمامی روی تضرع
 بجاک سوختند و قبول نمودند مطیع اسلام شدند و جزیه بزرگ خود قرار دادند یکی از آن دو سبط ارجمند که در
 مباهله حاضر بود جناب سید شهید حضرت امام حسین بود که نضاری با او مباهله نمودند از خوف نزول عذاب
 الهی حیران که گفتاری امته چگونه با او مقابله نمودند که معجزات با امراتش میبندند و استغاثه و الحاح را پیشینند
 و میبندانند که ایشرفه مباهله در شان اوست هر چند بنصاح و بند القاس و سوکنا طلب ایمان از قوم بیایند
 میفود و دم ای بطلبید مضایقه منکرند و آنحضرت را بیعت نیز بد دعوت میفودند قانیز با هم الاطیفا ما کبیرا
 یا رسول الله بعدای تو باد جاهای مقدس باکان و دستکاران در روز مباهله همین و بسیار و در و کات راسته
 بود بداناد و دختر و سبطین و شبلیک تو و جماعت نضاری جرات مباهله نمودند چه این از جماعتی که دعوی نمودند که
 از امت تواند و بمانند فرزندان زاده تو قیام نمودند و حرمت نبرد حق او رعایت نکردند پس سر کشند اما شرا
 بخون اغشند دختر شرا سپر نمودند دست فحارت بجانب عسرت طامره او کشودند گندند کوشن فاطمه زهرا کو شوار سینه
 بر روی دختر خیر النساء و در دست که در روز عاشورا که روز شهادت سردا و نپا و سید شهید بود در هنگام مباهله
 در میان میدان کارزار مضاد مجزه و کرامات از آن فرزند خواجگه کابیات بظهور رسید و فایده باهل علم و نفاق و
 شفاق نهچشید و کاناوعها غافلون الایم العاشر فلا استلکم علی غیر الا الموده فی المرئی یعنی بگو

آنچه که سوال نمیکند از شما بر رسالتی که کرده ام جاری مگردوستی درباره خویشان و اقارب خود ای امتان محمد
 عشار کی از حضرت امام حسین بجز رسالت نزد بکر و خویشز چنانچه شاهد بر این مدعا ایشرفه منام است
 کما قال الله تعالی تدع ابنائنا که حق تعالی در کلام خود انحضرت را مقدم بر نفس حضرت مقدس نبوی ذکر فرمود
 بل اقربنا و اقربنا انت که مادرتش و خزر رسول خدا بود پدرش روح بتول برادرش اولین فرزند زادگان انحضرت
 خواهرش ناموس مريم است و ای بر که و همی که از حکم الهی عدول نمودند و پیغمبرم از شصت جناح بجانب او کشودند
 سبط رسول ام دهمید با گردند گفت فرزند بتول امامم بخشید اعنا انکروند گفت پدرم خورشید سپهر امامت
 کیند روز بد را از او خواستند گفت برادرم بد را همان گرامنت هلال اساش کامتند گفت منم بحسین که رسول
 خدا مریدش میگشاید سرش را از بدن بریدند گفت از برای آهواز صحرای طلیح از برای او میدند نکرند اندیشه
 اندوز عشر فرامودند عهد پیمبر الایة الاحدی عشر والدین یوتون ما اتوا و قلوبهم و جلیه الله
 الی یوم راجعون یعنی آنانکه میدهند از صدمه و خیرات در دام خدا در خالتی که دلهای ایشان ترسانست با آنکه
 ایشان بر پروردگار خود باز گردند یعنی از عاقبت امر خیر ترسانند که مباد آنچه میدهند مقبول درگاه نشوند
 و بر وجه لایق نباشد و بان واخذه کردند همچنانکه حضرت امیر المؤمنین و ظمه و حسن و حسین علیهم السلام شایسته
 روزه داشتند و طعام خود را بمتحور دادند و با با فطار کردند و میفرمودند انما نطعمکم لوجه الله لا نبرید منکم کرا
 ولا شکورا انا نخاف من ربنا یوما عجبوا فمطر امر و یست که در صحرائی که بلا شورشها را شهید کردند و در مطهر
 عزایان نمودند چنانچه مضجعا انجمن ذاکرین صبا جی کهنه عزایان تن حسین و بناراج داده بخرج پیرانه که فاطمه اش
 رفته بود و تار و ان جسم نازنین سه روز و سه شب در ان زمین محنت قرین افتاده بودند تا آنکه حقی از طایفه نادیران
 بجهت دفن ان امام مبین آمدند علامت بدنه چند در کف آن سبط ارجمند یافتند از حضرت امام زین العابدین از سبب
 سوال نمودند انحضرت فرمود که این علامت ^{الشیخ} که پدر بزرگوار ما از بسکه در شبها بدوش مبارک خود بارها برد و خانه
 فتره و مساکین میکند در دوش مبارکش این نشانهها ظاهر و پدید گردید با حسین بغدادی که مت شو از سوا
 عمل فرمود ما بکایم و حجاج عطای که پیشکان چه باشد که از خون التفات خود با روی آوری بی غلط گفتن مراقب
 بار بارهای عنایت پروردگوار از ان گدایان دو بار رسیده بگذارد از خرمن جودت نزد ما فرار بار است و بکفتر از
 بجز کرمت در نظر ما الی صدمه از بخار ایشهرج میدانی که ان دانست چست اشک عزای انکومر وجود خند عزیت میت
 ایندانه های روضه رضوانت این اشک عزای سرور و ذوات بگذارد و بجز از هر ^{الکون} بکفتره و بیشتر
 صدغانک الایة الاثنی عشر و وصیبا الاثنان یوالدین احسانا حلتة امه کفها و وضعه کوما یسینی صبت
 کردیم و ما اننا ربوا الدین او برینکی حامله شد ما در او با و از روی کرامت و وضع کرد او را از روی کرامت موافق
 اخیا انت که چون حضرت رسالت خیر مرتب و وحشت از ولادت و شهادت ^{خامله} لغضرت ابفاطمة زمره از انداختن
 قیامت بسبب شنیدن قتل او موشدند پس شد با و با کراه و وضع کرد او را با کراه مجلس و هم از باب اول

در ذکر و از حدیث

در ذکر و از حدیث از حضرت خاتمه انبیا و ائمه مدنی در شان حضرت سید شهاده رسیده است الحدیث
فالت اسماء بنت عبدمنون من مولا الحسن ولد الحسن بن علی بن ابی طالب قال بالاسماء ما فی ابی کنت اسماء و خیر عین که زوجه
جعفر بن ابی طالب است که بعد از یکسال از ولادت امام حسن متولد شد امام حسین بکر آمد بسوی من حضرت رسالت و کنت ای
اسماء بیار و نیز من پس از آنکه در خرم بیضا فاذن فی اذیه الیمنی و اقام فی اذیه الیمنی پس دم او را بسوی حضرت
رسالت و پیچیده بود و او را انجامه سفید پس حضرت رسول انحضرت را گرفت و بگوش زانست او اذان گفت و بگویند
اقامه موضعه در حجره و بگویند گذارد او را در دامن و کبریت قالت اسماء فقلت فذلک ای و اقی تم بکانت کنت اسماء پس گفت
فذلک ای تو با پدر و مادر از جهت چه چیز است که تو من اینی هذا کنت پیغمبر از جهت این پس من فقلت انما ولدک الساعة پس گفت
اسماء که بدستی که او در این ساعت متولد گردید حضرت رسالت فرمودند یقلبه الفقه الباعنه من بعدی لا انا
لهم الله شفاعتی ثم قال یا اسماء لا تخیر فی قاطمة فانها حدیثه قریبه عهد من ولادیه یعنی اسماء مبعثتند او را حاجت
از صفحان بعد از من زمانند ایشانرا خدا بشاعت من بعد از ان کنت ای اسماء خبر مکن فاطمه را با این حدیث بدست
که این حدیثی است نزدیک عهد ولادت این طفل ثم قال علی ای شیء سمیت اینی هذا بعد از ان کنت حضرت رسالت
از برای علی بن ابی طالب که بچه خراسم مبعثت بودی پس مرا قال علی علیه السلام ما کنت لاسمک یا رسول الله یعنی کنت علی
که نمیباشم من که سبقت بگیرم ترا یا رسول الله باسم گذاردن او فقال النبی ما کنت لاسمک یا رسول الله یعنی کنت رسول
که نمیباشم من این که سبقت بگیرم در اسم گذاردن او و برود کار خود فاقم خیر شیل فقال الجبار یقر علیک السلام
پس آمد جبرئیل بسوی خدا و گفت بفرستند برود کار تو بر نوسلام و بقول من باسم این هر دو و مبعثت اسم گذارد
او را باسم پسر هرون و وصی موسی قال رسول الله ما سمی ابن هرون کنت رسول خدا که ای جبرئیل چیست اسم پسر هرون
قال شیبیر کنت جبرئیل شیبیر قال النبی ما سمی ابن هرون کنت رسول خدا که ای جبرئیل چیست اسم پسر هرون
و شیبیر عربیست جبرئیل عرض نمود که اسم گذار او را حسین پس اسم گذارد او را حسین کرفتند اسم او اهل مغانی
زهد اول زبیم الله ثانی سیم از یقین خرق یقینت چهارم خاره لفظ یقین است خاره من خدا الله و سیم
من زبیم الله و یاره من الیقین و نونه من الیقین از حضرت امیر المؤمنین که صاحب مقام یقین و مضد ان هو الیقینت
مردیت که فرمود حکایت و منشاها و احکام و فصل فی مندرج است در سوره حمد هر چه در سوره حمد است
مندرج است در بسم الله و آنچه در بسم الله است مندرج است در بای بسم الله و منم نقطه با وحدت کل امر ذیبال
بید بسم الله الرحمن الرحیم فهو ابر شامد بیدیت که بدون توسل انحضرت هیچ امری از امور نیست که با تمام رسالت
که ابتدا حرف بسم الله نقطه با واحد است و آن نقطه واحد شاه انماست چون سرور شهداء ثانی اشین انقضای
اولیای باشد ثانی اسم شای انحضرت ما خود از حرف ثانی بسم الله است همچنین حدیث کل امر ذیبال لم یبد بجماله
فهو اقطع شامد بیدیت که ابتدا نمودن بجهت شرط است بنو مثل انحضرت و بدن و لای انموله امری از امور نیست
که بیجا باشد بگو و رسول بمقام یقین و کرد بدن اصحاب چمن موقوف بولایت و محبت انحضرت لم یبق لیسر

جلد اول

شاهی که بر تنه نالی قرانت همظهر عدل و مظهر احسان است بگذره مهر او دو صد خورشید است یک
قطره حبا و دو صد عاقبت زهی سعادتان ذره که بخورشید و لایتن بنویست و خجی کرامت آن قطره که بتان
ازادش متصل است ایشبه میدانی که از ذره کبیت و آن قطره چیت آن ذره انکس است که در محفل فضا بلش سرش
سر و بزرده استار ساند و آن قطره انکه در مجلس مضایق سیلاب اشک از بچین دیده بدامان نشاند چنانچه حضرت
امام ناطق جعفر بن محمد الصادق مرتبت کشفه تا کبیت که در روز شادی ناخندان و در روز مصیبت ماکر باشد
مولفیه مکه در شادی ناخندانست مکه در ماتم ماکر است هست آن ذره که چون خورشید است
هست آن قطره که چون عاقبت ایشبه خندان و کربان باید بود در روز شادی و شب ماتم سر روی که خندان بود
رسول خدا از برای ولادت او و کربان کرد بد از استماع شهادت نبی **مولفیه** انکه اندک روز قتل اشمان
شد چشم امیر پیش خون نشان انکه افتاد از برای وزتاب خسته تیاره یعنی آفتاب انکه اندر ماتم چشم ناک
دجله های افشاند بر روی سیمک انکه میگرد بکون در ماتم دیده ش چون سپهر اندر غش ^{الشجر} کاند از زمین چون اشمان
هست ذایم دیده او خون نشان نامور فضلی شاه انکه هست از شراب مهر او سوخته است ملک او بار که باشد بزر
و کثر نماید بقائه اتصال **ابن قولویه** بسند معتبر از حضرت امام جعفر روایت کرده است بدستی که اسم او
بر جدم حسین چهل صبحا بخون کبیت زمین چهل صباح **بسیار** و آفتاب کبیت چهل صبحا سرخی و کوهها پاره پاره
شدند و از هم پاشیدند و در پاهای جوش و خروش آمدند و ملائکه چهل روز بر آنحضرت کوبیدند و زنی از زنان **بسیار**
خضاکرد و روغن نمالید و سر که نکشید و موی خود را شانه نکرد تا عید الله زاد را از برای ما آوردند و سوخته
مادر که به هم از برای مصیبت جد حسین و جد علی **بسیار** چون پدید ز کوار خود را پدید کرد خندان **بسیار**
که هاسن مبارکش از آب دیده تر میشد و هر که آنحضرت را میدید میکرد **بسیار** و ملائکه نزد قبر آن امام شهیدند برای او کوبید
کنند و بگرنه ایشان مرغان هوا و ملائکه اسمانها گریان پیشوند و چون روح مقدس آنحضرت از بدن مطهرش مفارقت
کرد جهنم نمره زد که نزدیک شد که زمین را از هم بشکافند و قائلان آنحضرت را بر باید و چون روح پلیدان زیاد عیند
و نیز بدین معویه از بدنه های محفل با بدد رفت جهنم بخروش آمد و اگر خون امر نیکو در خزینه داران جهنم را که از **بسیار**
نمانند هر آنکه بر روی زمین بود از جوش و خروش آن میسوخ و اگر در روز خوار خست میدادند هر آنکه **بسیار**
بر روی زمین بود فرو میبرد و لیکن مأمورانست با مر خداوند خود و خازنان او را نیز بچرخها دارند و چندین مرتبه
بر خازنان زیادتی کرده و تاب مقاومت آن نیاوردند تا انکه جبرئیل آمد و بال خود را پیش داشت و زبان او را
کرد و او را ساکن گردانید بدستی که جهنم کبیره و زاری کرد و میکند بر آنحضرت و میخوشد بر آنحضرت و اگر **بسیار**
بر زمین نمی بودند هر آنکه زمین را سرنگون میکرد **الحديث الثاني** قال رسول الله ان موسى اخبر ان رفع يدك
وقال يا رب اني اخبرون مات ما غفره فاوحى الله عز وجل اليه يا موسى لو سألني في الاولين والآخرين لاجبت لك خلا
قالا لحي ان خلقا فانه لا يمانه كذا **بسیار** ان خذاه سنك مة مة عن ان ملند که در دست خود را داد

ذکر اولی از حدیث

خویشاوند تعالی و گفت ای پروردگار بدو سینه که برادر مرید برین نام را و این روحی فرستاد خدای عز و جل
 بسوی او که ای موسی هرگاه سوال بکنی از من امرش اولین و آخرین را هر اینها اجابت میکنم از تو مگر فائز حسین ^{علیه السلام}
 طالب این بدستی که انتقام میکنم از برای او از فائز حسین و این را بوی رحمت الله بسندهای معتبر از حضرت امام
 ضامن و قبله ثامن علی ابن موسی الرضا روایت کرده است که حضرت رسالت فرمود که فائز حسین در تابوتیست از آتش
 و بر او نصف عذاب دنیا مقدر است و دستها و پاهای او برنجبرهای آتشین بسته اند و او را سر نگون در جهنم او میزنند
 و از کندوبوی بد او استغاده میکنند اهل جهنم هر پروردگار خود را تاملون تا جمیع باوزان خود و هر که مغایرت کند
 انحضرت کرده است ابداً بار در جهنم خواهد بود و هر چند سوخته شود پوستهای ایشان از آتش تا حقنم بدلان پوست ناد
 میر و یا فدا تا آنکه شدت عذاب الهی را در یابند و یکساعت عقوبت از ایشان ساکن نمیشود و از جهنم هم در حق
 میکنند پس فرای برایشان از عذاب جهنم از حضرت امام محمد باقر روایت است که حضرت رسول فرمود که در جهنم مثلث
 که کسی داخل نمیشود از آنکه فائز حسین ^{علیه السلام} و فائز محبی ^{علیه السلام} ذکر با **الحديث الثالث** قال رسول الله محمد بنی
 فاطمه يوم القيمة ومعها ثياب مصوغة بدمه فتعلق بفتانته من قوائم العرش فقول ياربنا حكيم بيني وبين فاطمة ولدي
 قال رسول الله فحکم لابنی ورب الکعبة کف رسول خدا محسوب میشود دختر من فاطمه روز قیامت و با او است
 رنگ شده بخون فرزندم حسین پس میاورد بقاعه از قوائم عرش الهی و میگوید ای پروردگار من حکم کن میان من و کشتند
 پس بر حکم میکند از برای دختر من قسم پروردگار کعبه محشر ترسم جزای فاطمه و چون رقم زنند یک باره بر
 جریده و کشت قلم زنند ترسم که این کلاه شقیق را در وحشر دارند شمر که کعبه خلق دم زنند دست عذاب حق
 بداید از استین چون اهل بیت دست بر اهل بیت زنند او از زبی که با کفن چون چکان زخاک الی بیچ شعله
 انتر علم زنند فریاد از انومان که جوانان اهل بیت کلکون کفن بصره محشر قدم زنند همچو که زدم کصفشائون
 کربلا در وحشر صف زنان صف شریفه زنند مردیست که در روز قیامت که شاه ظلومان و سرور شهیدان با
 برادران و فرزندان و اصحاب و باوزان و عزت ظاهر خود بان پاره پاره و سرازین جدا محشر حاضر میشوند انحضرت سر
 مطهره را بر کف دست که فترت پای عرش الهی مینماید و شورش و محشر بداید که تمامی مغروران و مقدسان با اضطراب
 آیند و نازن شفاعت شریفه او کرده بکنند کان خود را حاصل نماید سر خود را بین مطهره آخیا نکند و در نفس این
 عسکر و سطور است که حضرت رسالت فرمود که هر که در می از امت من بقتل رساند بنکوترین ذریه جز او پاکیزه تر از
 ملا و شهید کند و فرزندم از حسن و حسین چنانچه که دشمنان یهود کشتند ذکر با و بخود بدستی که خدا العنت کند
 ایشان چنانکه انار العنت کرده است انار که ساکت شوند از لعن فائز حسین بدستی که فائز حسین انحضرت و اتباع
 اشعاب ایشان بر آرد ازین خدا بدستی که خشتا امر میکند ملائکه را که بر ایشان عذاب دیدهای که بر کنند کابریان
 حضرت را بسو خازنان بهشت نامزوج کرد اند با جوانان عذبت ولدت ان زیاده کورد و بریزد از این
 ایشان را در جهنم نامزوج کردند و جهنم تا زیاده کرد اند حرارت و عذاب آنها را از او بر و بر این سبب سخت تر کرد

فائز حسین اولی از حدیث است که در کتب معتبره از حضرت امام باقر روایت است که حضرت رسول فرمود که در جهنم مثلثی است که کسی داخل نمیشود از آنکه فائز حسین و فائز محبی ذکر با

عنايه شهنان محمد الحديث الرابع قال رسول الله الحسن والحسين سيدى شباب اهل الجنة وابوهما خيرتهما
بعضى حسن وحسين عليهما السلام وانا بان جوانان اهل بيتمند وپددايشان على اهل بيت است اذ انها اذانت
که در هنگامى که حضرت سيد الشهدا که در حجازى کربلا غريميت جهاد اعدا مى فرمود و اهل حرم محترمى را از کربلا و ذاک
دنا له و بقرارى نمودند اما جناب نبي خاتون خواهر نيك اختر آنحضرت لمولى لقبى چون ابروهار که بر سر کرد
خون ابرو ان ز چشم تر کرد در دشت تمام ميشد بود دان ناله ز جمله بيشتر کرد و خساره ز غصه مى خراشيد
خاک ماتوز غم بگر کرد مرويت که زمانى بهوش کرد بد امام حسين برخواست و اب بر روى ظاهر خود پاشيد
چون بهوش باز آمد گفت ايها منيك اختر از خدا ترس و بقضاي حق تعالى راضى شو و بدانکه اهل زمين شربت ناکواران
مرگ ز امپختند و اهل اسمائى ناله نمي مانند بغير ذات پاک حق تعالى هر چند در معرض زوال و فناست و او هر دامپختند
و بعد از مردن بهوش ميگرداند و او منفر است در بقا و پدرو مادر و برادر من همه شهيد شدند و از من بهتر بود
و حضرت رسول خدا که اشرف خلایق بود در دنيا نمائند و بر اى جاودانى رحلت فرمود و بسيارى از مواعظ و نصيحت
فرمود ناله بجهل اهل بيت عصمت انبلى داد و تهيه سفر اخراست کرد بقبه رذابت در جاي خود مذکور خواهد
انشاء الله تعالى الحديث الخامس قال رسول الله الولد يمانه و ربحاننا الحسن والحسين گفت رسول خدا
که حسن و حسين دو ربحانه منند ايمواليان دو ربحانه چيز رسالت و دو ارمه شاخه اولايت که سر و جوبيا اجتناب
کذا راد تضى بودند بکى اهل باقوت رنگش از مر جفا زمره نام کرد بد و بکى اهل باقوت رنگش از بى بود رنگ شد و اى
بزرگ و بى که عقيق بکبر الماس بودند و مر جابتر بخشودند که سر و سينه محمد مصطفى و روان تن على تضى بود و جبر
که در عنا خرامان بوستان پس از زمانه حسن و حسين چگونه لباس سحرى در بر ميپايند و لاله عذاران گلستان پس از شهادت
حسين شهيد کربلا چنان بنگار و بى از چهره ميره ميکشائيد سياه با درونى که در زهر دادن حسن از زخار سرور سفيد
رويان نمود و زرد غارض بيشري که در خالک تشكى جرع اى حسين نه بود لمولى لقبى هر که ز حسن خاطر من پاد کند
صد پاره دل پيسته فرنا د کند چون با د حسين بر ضمير ميگذرد چنم چه خطاب کريه نيپاد کند مرويت که روزى
شاه مردان و شيرودان بحضرت امام حسين نگرست و گريست و فرمود اى باعث کريمه مؤمنى جناب امام حسين
نمود که اى پدر مهران من چنين فرمود بلى ايفزند روزى که نبت ز سر خواهد شد برهنه سر فوجلو که خوا
شد هر شجره که مهر بديرت در دل اوست گريان بغير ايت اى پير خواهد شد اى مومنان علامت امينان
عبت ان اماميت که حديث روان بخش اجبا الله من احب الحسن در شان اوست مصداق ايه کرئيه و اغصيه و
يحمل الله او و پدر و برادر و ذريه ظاهره و بنده اللهم زدنا محبت الحسين و اباء الحسين و ابناء الحسين و اجلنا
من الباكين في عراة الحسين و اجباة الحسين و اقرباء الحسين بحق الحسين و بحق اصحاب الحسين الحديث
السادس قال رسول الله حسين و انا من حبه مني گفت رسول خدا که حسين از منست و من از حبه من
مب بيان اين کلام معادن فرجام است که بر غار و طالبان و تمامي نمره انرو جان ظاهر کرد که ابراي حسين

زکریا و زکریا حدیث

ابو ای رسول خداست احسانا حضرت احسان خاتم انبیاست قول حکیم است که دوست دوست دشمن دشمن
دوست پس ایشیچاد و دستار بد دوستان حسین را که احسان کردند رسول خدا را در وقتی که در پیش
روی آنحضرت در صحرائی که بالا جان خود را فدای سید شهاد نمودند و طریق و فای آنحضرت بقدر از اوت و یقین
می نمودند تن خود را سپر تیر بلا کردند و سر خود را در قدم آنحضرت فدا ساختند و می گفتند امروز اگر از یاری تو
دست برداریم فردا در نزد رسول خدا آریم که هر که دل از تو و بر دارم از تو مهر این مهری که انکم این دل
کجا بر و همچنین اید و ستان دشمن دار بد دشمنان آنحضرت که تیر جفا بجانب آن برگزیده خدا انداختند و خود
در دنیا و آخرت مغایب ساختند ریشه بنیانش را کینند و آب بر روی زمینند و از دشمنی آنحضرت اید نمودند
رسول خدا را بلکه اید نمودند حق سبحانه و تعالی را کافال النبی من اذنب فدا الله موای ای بیانست که
راه زد قصد صورت کرد بر الله زد یکی از جمله ستمها بی که از کوفه آن به شرم و حیا و شامیای چو ر و جفا بان مرت
در گاه کبریا پسندانست که چون تشکی عنان از خسر و تشنه گامانرا بجانب شط فرات کشید کفای بی برداشت که کلامی
خشکیده خور از نما بد چون ابر از نزدیک دفان معجز بیان خود آورد کافراتش برستی بر کین بجانب آن برگزیده رب
العالمین انداخت فضا را آن تهر بر دهان معجز بیان آنحضرت آمد و خون از لب دندان مبارکش جاری شد چون خون
باقوت رنگ از لعل لب لولو دندان آنحضرت جاری کردید مرخان حضرت رسالت را رسید سید شهادت افرمود که
ایضا خدا مرکز اسرار کرد اندک در الحال تشکی بر انکافر غدار غالب کردید تا اینکه از شدت عطر خود را اید
انکند و از دجله اب بدرزای غضب المحی فرود شد **الحديث السابع** قال رسول الله من ذار الحسن عارفاً بحقیقه
كتب له ثواب الفحمة والعمرة ومن ذارهم فممن ذارهم فممن ذارهم فممن ذارهم فممن ذارهم فممن ذارهم فممن ذارهم
كف رسول خدا کسبیکه زیارت کند حسین را در حالی که عارف باشد بحق او نوشته میشود از برای او ثواب هزار حج و
ضار عمره و کسبیکه زیارت کند حسین را این مثل کسبیکه زیارت کرده باشد مرا و کسبیکه زیارت کند مرا این مثل کسبیکه
که زیارت کرده باشد خدا را و حق زیارت کننده است که عذاب نکند او را در اثر و در بعضی از کتب معتبره از اعتراف
کرده اند که گفت من در کوفه نازل شده بودم و همسایه داشتم شبها بنزد او می رفتم و با او صحبت میداشتم پس شب جمعه
بزد او رفتم و گفتم چه میکنی در زیارت امام حسین گفت بدعت است و هر بدعتی ضلالت و هر ضلالتی بازشگشت
او بسو اتش است پس من با نهایت خشم از پیش او برخاستم و بجانب کسب و با خود فرودادم که سحر میریزد او را و بعضی
از فضایل آنحضرت و ثواب زیارت را از برای او ذکر میکنم اگر این معانده اصرار نمود او را بقتل میرسانم چون وقت سحر
شد رفتم بدر خانه او در را کوبیدم و او را صدا زدم زوجه او جواب داد و گفت که او در اول شب بقصد زیارت امام
حسین بگریلا رفت اعتراف گفت من نیز از عقب او روان شدم و چون بگریلا نمودم آنحضرت رسیدم دیدم که از مرد پرورد
سجده است همینکه دیدم دعا میکند از حق تعالی طلب توبه و آمرزش می نماید چون سر از سجده برداشت گفتم توبه
میکفنی که زیارت حسین بدعت است و امروز خود نیز زیارت آمده گفتم ای اعتراف مرا ملامت مکن که من پیشتر اعتراف

روایت حدیث

کریم دیگری بشود یعنی سبب قربت غیرت کردد او را هست واجب میشود و هكذا بنحو ای من تشبه بقوم فهو منهم
هرگاه کسی خود را شبیه کریم کندگان و قرب یافتگان آنحضرت نماید بهشت او را واجب میشود **مؤلف** شکر
که خون لالهستان ماست اشک روان زینت دامن ماست ناده منبای دل خون بود رویم از آنست که
کاکون بود غرض کلکون شده از این شراب طغی زنده بر ورق افتاب شکر کزین ساغر لیز بر رخ چهر زرد
شده زنگ سبغ ز کس تر کزیه مرا کعدار لاله دمید از چمن بیخار شد چمن دیده من دامنم لاله خون سر زده پیغم
منت خدا بر اگر در ماتم سرور بسفید رو بان پوسته اشک رخ چهره زردم روان و دیده ام دم بدم در مصیبتان
حضرت **مؤلف** خون ماست **مؤلف** مر خون جگر از دیده شد جاری در این مانه چه خوش بودی که جاری بود خون
پیش روی بی پیش روی او پاکش در خون غوطه بودم در ان ساعت که خون کردید جاری از کوی او بعضی از ثقات
روایت کرده اند از سید علی حسینی که میگفت من مجاور مولای خود علی مرتضی الرضا بودم که چون روز عاشورا شد نزد
از اصحاب ما مقلد امام حسین را میخواهد و با نجات از روایت سید که حضرت با فرمود که هر که از دیده او در مصیبت
حسین بگذرد پشته ای بر او آید خوش تعالی که امان او را ایام زرد اگر چه مانند کف در باها نماند در آن مجلس در جایی که
مدعی علم بود و بعضی ناقص خود اعتقاد تمام داشت گفت این حدیثی باید صحیح باشد و چگونه کریم بر آنحضرت اینقدر ثواب
داشته باشد و با او بناخته بسیار کردیم و از ضلالت برنگشت و برخواست چون در ورشد بنزد من آمد و زبان بمعدت
کشود و اظهار اندامت از کفهای شب نمود و گفت چو شب از نزد شما رفتم و در رخ خود خاییده در خواب دیدم که قبا
برایند است مردم راه در یک صحرای جمع کرده اند و ترازوهای اعمال را اونجه اند و صراط را بر روی جهنم کشیده اند
و در بواغهای علم را کثوره اند و انش جهنم را فروخته اند و قصرها بیشتر ابله و در آورده اند در آنوقت تشنگی عظیم بر من
شد چون نظر کردم بجانب راست حوض کوثر را مشاهده کردم و بر لب حوض مردم و بگوشه را دیده که ایستاده اند و نور
جمال ایشان صحرای روشن کرده است جامها سپا پوشیده اند و میگردند از مردی پرسیدم که اینها کیستند که
بر کنار حوض ایستاده اند گفت یکی محمد مصطفی و دیگری علی مرتضی است و آن زن فاطمه زهرا است صلوات الله علیهم که گفتم
چرا سپا پوشیده اند و میگردند گفت مگر نمیدانید که امر روز روز عاشورا است پس نزد یک حضرت فاطمه رفتم و گفتم این
رسول خدا من تشنه ام آنحضرت از روی غضب من نظر کرد گفت نیستی که انکار میگردی فضیلت کریمت بر مصیبت فرزند
من و نور دیده من حسین شهید مظلوم را از دهشت این خواب بیدار شده و از کف خود نار و پشیمان و اکنون از شما بعد
میطلبم که از تقصیر من درگذرد **الحديث العاشر** قال رسول الله صلى الله عليه وآله من زار الحسين بعد وفاته
وجبت له الجنة يعني کسی که زیارت کند حسین را بعد از وفات او واجب میشود از برای اوست مخفی نماید که مکرر حضرت
البخاری اخبار شهادت با کرامت سید الشهدا را با آنحضرت میفرمود و آنحضرت از بشارت قرب رب العزت مشرور میشود
و چون حضرت امام حسین در کودکی نزد حضرت رسالت میآمد حضرت امیر المؤمنین میفرمود که با علی او را از برای من
نکامدار پس او را میگرفت زیر کوی او را میبوسید و میگفت روزی از امام مظلوم عرض کرد که یا رسول الله لعل